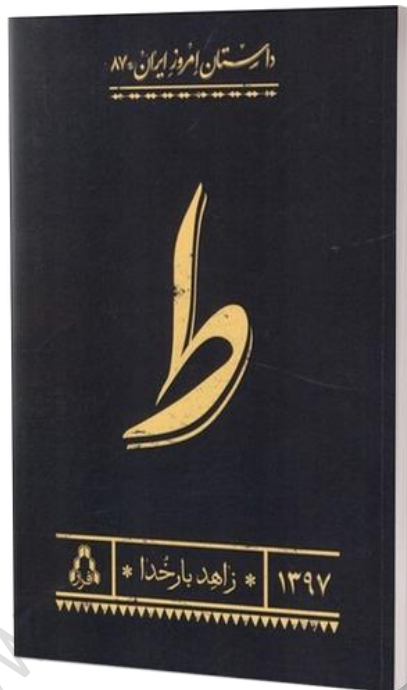


معرفی رمان "ط"؛ نامزد جایزه مهرگان ادب

شناسنامه کتاب: رمان "ط"، زاهد بارخدا، انتشارات افراز، تهران ۱۳۹۷



ISBN: 9786003263468



Website: www.kurdishbookhouse.com



Telegram: <https://t.me/kurdishbookhouse>



❖ معرفی رمان "ط"؛ نامزد جایزه مهرگان ادب

در این رمان قصدم این بود بلایی را که «فرانسیس بیکن» در نقاشی بر سر فیگور انسان آورد بر سر کاراکتر داستان بیاورم. می‌خواستم کلمات، مثل رنگ‌ها، همه‌ی سطح «تابلوی کلمه‌ای» من را بپوشانند، تا فقط روایت‌کننده‌ی یک زندگی نباشم، و همان‌طور که در رمان هم بدان اشاره کرده‌ام: بیان‌کننده‌ی یک حالت روحی باشم. قید حالت زندگی یک نفر.

مردی سی‌ساله، حاصل ازدواج زن و مردی که در بهاران شیمیایی با گاز خردل دچار مسمومیت شده‌اند. بر اثر همین مسمومیت به صورت طبیعی به دنیا نمی‌آید و از پشت مادرش زاده می‌شود. او در طول سی‌سال زندگی به تدریج ظاهر انسانی‌اش را از دست می‌دهد و بدل به موجودی می‌شود مابین انسان و حیوان. رمان صداهای درونی ذهن اوتیسمی کاراکتر آن است. ذهنی که مدام درگیر بازی با حروف الفبا و اعداد است. سعی کرده‌ام ویرانی روحی و روانی و جسمی او را در ترکیب‌بندی جملات هم نشان بدهم. تا جایی که بیماری او به «زبان» رمان هم سرایت کند.

می‌توان از زاویه‌ای دیگر هم به آن نگریست. کاراکتر رمان استعاره‌ای از ادبیات فارسی است. شکست نویسنده‌ی فارسی زبان، بعد از

انقلاب، و تلاش و اجبار او به بیان کردن، آن‌هم در قلمرو وضعیت‌ی که زبان در جهت تطهیر آن راهنمایی می‌شود! تلاشم در «ط» انتقال این شکست به زبان و عرصه‌ی نمادین است. وقتی اثر باید در این قلمرو از امر محال بگوید ناچار است از پذیرفتن شکست و پسرزدن منطق مرسوم و پذیرفته‌شده‌ی نوشتار. آن‌جاست که رمان به تخریب معماری زبان دست می‌زند، حتا به قیمت خودکشی خودش. با گذشت زمان و دور شدن از این اوضاع «ط» بهتر موقعیت و ضرورت خودش را نشان می‌دهد. این‌که چطور وقتی ادبیات به دلایل مختلف نمی‌تواند اثر درخوری خلق کند، زبان از خودش ناامید شده، مساله‌ی خودش می‌شود و به جان خودش می‌افتد. یک بازی گاه بی‌معنا، از هیچ گفتن و هیچ نگفتن، بیان چیزی که نه‌تنها کوچک‌ترین اهمیتی ندارد که نمی‌توان برای آن هم مصداقی عینی پیدا کرد، در ساحت کلمه ماندن، و سرایت این ناامیدی و شکست به عرصه‌ی زبان. خواندنش، با توجه به این‌که از «گفتار اوتیسم: وسواس و آشوب» برای روایت استفاده شده می‌تواند آزردهنده باشد؛ که تا حدی هم عمدی بوده. انتقام از خواننده؛ خواننده‌ی این روزها که شریک جرم نویسنده است. در بخش هشتم کتاب، که گاهی از خود کتاب حرف می‌زند، در قطعه‌ای از زبان کتاب آمده: «باید در اواسطم به احساس خفگی رسید. این‌که بسته شوم.» این بسته و کنار گذاشتن و ادامه‌ندادن هم بخشی از این کتاب است. واکنش به این‌که بخش اعظم تولیدات این روزها باید دور ریخته شود. و این شامل خود «ط» هم می‌شود. بخش‌های اول تا چهارم تجاوز به منطق و پیش‌فرض‌های

خواننده است؛ و فور بازی‌های زبانی، استفاده از اعداد، مثل شی با کلمه رفتار کردن، حتا شنیدن صدای ناخودآگاه متن. خواننده باید مفعولیت خودش را در برابر زبان احساس کند. از بخش پنجم به بعد، اگر خواننده به این شکل از رفتار با کلمه عادت کند یا کنار بیاید، روایت مسیر دیگری پیش می‌گیرد. انگار دهانی که باز می‌شود. صدا را می‌توان شنید.

این شکل از برخورد با زبان را می‌توان در تلاش برای پرداخت و بازنمایی اوتیسم سنجید و به عنوان یکی از امکانات زبان در روایت در نظر گرفت. چنانچه مثلن فاکتر در فصل اول «خشم و هیاهو» از زبان بنجی که شیرین عقل است روایت را پیش می‌برد. آشفتگی بخش‌های اول برمی‌گردد به ذهن اوتیسمی راوی، که سعی کرده‌ام با استفاده از گفتار اوتیسم آن بیماری را به سطح زبان منتقل کنم، طوری که خود کتاب دچار این بیماری شود. متاسفانه اطلاعات کمی درباره‌ی اوتیسم و مخصوصا کاربرد آن در ادبیات در دسترس است. چندی پیش انتشارات نیلوفر کتابی با عنوان «ادبیات و روانپزشکی» منتشر کرد که فصل آخر آن درباره‌ی «اوتیسم در داستان» است. در آن مقاله‌ی کتاب به علایم اولیه‌ی اوتیسم، یعنی مشکلات زبانی و ارتباط اجتماعی و مقاومت در برابر تغییر، اشاراتی شده است. از تمایل این افراد به واژه‌سازی گرفته تا فهم تحت‌اللفظی زبان و غوطه‌ور شدن در حجم انبوهی از اطلاعات، طوری که «قادر

به غربال کردن چیزهای نامربوط پیرامونی و بیرونی نیستند.» و نیز حساسیت آن‌ها به صداها، بوها، مزه‌ها، اعداد و ... «ط» نمی‌تواند و نباید اثر خوش‌خوانی باشد. مخصوصاً وقتی راوی اوتیسمی آن نویسنده است. این‌جاست که ذهن راوی با خود زبان وارد گفتگو شده و مدام در پیش‌بردن و پیش‌رفتن روایت دچار لکنت می‌شود. او هر عملی را که بخواهد انجام دهد سریع آن را به قالب کلمه درمی‌آورد. به عنوان مثال جایی از رمان درباره‌ی شکل خندیدنش صحبت می‌کند: «با کلمه می‌خندم، مثلن به جای این‌که بگویم: تو چی؟ می‌گویم: توتو چی چی.»

فکر می‌کنم اگر خواننده از این منظر که اوتیسم را نه به عنوان یک بیماری که به عنوان یک «وضعیت» در نظر بگیرد بهتر می‌تواند با کتاب وارد گفتگو شود.

بخشی از کتاب.

در این بخش کاراکتر رمان سعی دارد دفرمه‌شدن هویت و ظاهر انسانی را بعد از جنگ و بمباران شیمیایی نشان بدهد. هر چند در کتاب به مکان خاصی اشاره نشده، اما با توجه به سن کاراکتر می‌توان حدس زد که منظور او بمباران شیمیایی سال 1366 است:

طبق آزمون طبیعت هر کودکی حاصل نزدیکی دو نفر است. حساب من گویا از طبیعت جداست. من حاصل سه نفرم. محصول دو ازدواج.

در ازدواج اول، پدرم ناخواسته به همسری گازی درمی‌آید که آن را می‌توان عصاره‌ای شیمیایی دانست. آن ازدواج بدون رضایت پدرم بود. هیچ‌کس را سراغ ندارم که در لحظه‌ی عقد بله‌ی پدرم را شنیده باشد. وصالی که از طریق سوراخ‌ها اتفاق افتاده بود. استشمام کلمه‌ی آن زندگی بود. شدتش پدرم را چند سال زمین‌گیر می‌کند. فکر کنم باید می‌نوشتیم: شدتش پدرم را چند سال هواگیر می‌کند. در چند سالی که پدرم ناخواسته در برهوتی شامل صدا، تصاویر نامعلوم، بو، تاول، رعشه و کف گرفتار آمده بود من داشتم مقدماتی را برای هست شدن طی می‌کردم. حالا که دقت می‌کنم می‌توانم چیزهایی از آن برهوت را در خودم ردیابی کنم. شدت صدا که کاسته می‌شود، و تصاویر کمی وضوح می‌یابند، و تاول‌ها به زخم‌هایی کم‌عمق بدل می‌شوند، پدرم تصمیم می‌گیرد در فاصله‌ی بین رعشه‌ها گذشته‌اش را فراموش کند و آینده‌اش را به زنی بسپارد که در تلفظ کلمه‌ی رعشه مشکل دارد. او دوباره به هیبت مردی در می‌آید که هر جا می‌رود شاخه‌ای «خردل» با خودش دارد. یکی از ویژگی‌های مادرم این بود که بر اثر استشمام همان گاز نمی‌توانست بوها را تشخیص بدهد. می‌گویند در سال‌های اول ازدواج اگر چشم‌هایش را می‌بست و شاخه‌ای گل مریم زیر دماغش می‌گرفتند، فکر می‌کرد یک ماهی را زیر دماغش گرفته‌اند. اگر سیبی را بو می‌کرد، دهانش برای خربزه آب می‌افتاد. اولین خمیازه‌ی من را که درونش احساس کرد بویایی‌اش را بدست آورد. من حاصل درد مشترکی بین پدر و مادرم هستم. شاید پدرم می‌خواست با خلق من، به سهم خودش، به جهان بخندد. یک

جدول کلمات متقاطع که هیچ‌کدام از حرف‌های راهنمایش درست نیست. از ازل نادرست بوده‌ام. چیزی در من اشتباه است. اشتباهی که از جدم، آن عنصر شیمیایی، شوهر پدرم، به ارث برده‌ام. گازی در من می‌رود و می‌آید و تمام دنده‌های مرا با آوازی دردناک در هم می‌شکند. انگار تمام اعضايم در یک لحظه هم می‌خندند، هم گریه می‌کنند. عقربه‌هایی که در یک نانظمی شیمیایی هر کدام به طرفی می‌چرخند. ثانیه‌ها گاهی در ساعتی که منم از دقیقه‌ها جلو می‌افتند. دقیقه‌ها به ریش ساعت‌ها می‌خندند. یک دایره که در رسم خودش به خطی ناهموار بدل می‌شود. خطی که در ادامه‌اش مثل نخ‌ی در سوراخی از من فرو می‌رود و سال‌های پاره‌ام را به هم می‌دوزد. حتا زمان هم در من کج است. خودم باید خم شوم و دقیقه‌ها و ثانیه‌های افتاده را درونم جمع کنم تا بتوانم ساعتی دور از خودم باشم.

رمان دیگری از زاهد بارخدا با عنوان «او» زیر چاپ است. این رمان که توسط انتشارات روزبهان چاپ می‌شود به حوادثی اشاره دارد که در دوران اصلاحات در جریان یکی از تحصن‌های دانشجویی اتفاق می‌افتد، و زیست چند نفر از آن نسل را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

■ به کانال "خانه کتاب گُردی" بپیوندید:

■ Telegram: <https://t.me/kurdishbookhouse>